

آلفونس دو لامارتین

بقلم آقای ذبیح الله صفا

ظهور فکر رمانیسم باعث پیدایش نبوغ فکری عظیمی در فرانسه شد و بزرگانی از میان گویندگان و نویسندگان برانگیخت که در مقابل عظمت فکر و سمو روح آنان جهانی سیر انداخت. یکی از این بزرگان و نوابغ «آلفونس - ماری - لوئی دوپرا - دولامارتین»^۱ است که در روز ۲۱ اکتبر سال ۱۷۹۰ در کوجه «اورسولین»^۲ شهر «ماکون»^۳ از بی‌دین گلزار وجود دیده گشود. این روز را در تاریخ ادبیات فرانسه باید روزی بزرگ شمرد چه شاعری و نویسنده ای زبردست و بی نظیر از این یس ادبیات فرانسه را بوجود خویش مفتخر میکند و بای جدید در آن می‌گشاید، آفتابی از افق شعر سر برمی‌آورد و جهانی را بنور جانبخش خویش زنده می‌سازد. اختری رخشان در آسمان نویسندگی بتلا او می‌ایستد، هزار داستان دست‌اندرآبی بادل سوخته و زبانی آتشین و ذلابز بر شاخسار ادب نشیمن می‌گیرد و عالمی را بدلباختگی بر گرد خویش جمع مینماید.

خاندان لامارتین یکی از خانواده های قدیمی فرانسه است و اسم اصلی آن در قدیم «آلامارتین»^۴ بود و این اسم تا ۱۶۸۰ بهمین ترتیب بر جای ماند. این طایفه در اوائل قرن ۱۶ در «کلونی»^۵ کرسی ناحیه «سون و لوآر»^۶ از نواحی ولایت ماکن سکونت گزیدند. در ۱۵۸۰ «پیر آلامارتین»^۷ در عداد نجبا درآمد ولی این امر کاملاً از طرف شاه فرانسه تأیید نشد تا مرگ «استین آلامارتین»^۸ (۱۶۵۶) که مقام مهرداری شاه فرانسه را داشت و این مقام را در سال ۱۶۵۱ خربده بود. پسر کوچک استین آلامارتین «ژان بابتیست»^۹ که در هیئت قضائی ماکن سمت مشاورت داشت نام خانوادگی خود را به «دولامارتین»^{۱۰} مبدل ساخت. ژان بابتیست بوسیله ارثیه زنتش صاحب زمین «مونسو»^{۱۱} شد و در حدود «میلی»^{۱۲} که بعد ها پرورشگاه محبوب آلفونس دولامارتین شد خانه ای بنا کرد و علاوه بر این ژان در ماکن نیز صاحب مهمانخانه و خانه ای بود. نواده ژان «لوئی فرانسوا»^{۱۳} است که از صاحبمنصبان نظامی مملکت بود عنوان نجابت خویش را از «نجابت قلم» به «نجابت سیف» مبدل ساخت و زمین «مونسو» را رونقی بخشید و «مونتکولو»^{۱۴} را نیز براملاک خود اضافه کرد. لوئی فرانسوا سه پسر داشت که «پیر دولامارتین»^{۱۵} پدر آلفونس دولامارتین شاعر موضوع ترجمه ما یکی از آنان است.

- ۱- Mâco-۳. Unaes-۲. Alphonse-Marie-Louis de Prat de Lamartine.
- ۲- Pierre Alamartine-۷. Saône-et-Loire-۶. Cluny-۵. Alamartine.
- ۳- De Lamartine ou De la Martine-۱۰. Jean-Baptiste-۹. Stienne Alamartine-۸.
- ۴- Montculot-۱۴. Louis-François-۱۳. Milly-۱۲. Monceau-۱۱.

«پیر دولامارتین» در ۲۱ سپتامبر ۱۷۵۲ متولد و در ۱۶ سالگی داخل در کارهای دولتی شد و در ۱۷۷۵ بصاحب منصبی فوج سواره نظام نائل گشت و به «شوالیه دوسن لوئی» موسوم گردید. پس از ازدواج با «آلیکس دور» (۱۷۷۰-۱۸۲۹) در ۷ ژانویه ۱۷۹۰ در لیون، پیر از نظام خارج و در ماکن ساکن شده در ۱۷۹۲ پیر باز بخدمت داخل گشت و این بار بر اثر کشمکش‌هایی که در قصر سلطنتی «توئی لری» قصر شاهان بوربون پیش آمد مجروح و اسیر شد ولی یکی از صاحبمنصبان قصر سلطنتی او را نجات داد و او پس از نجات یکباره از کارکناره گرفت و در «میلی» زندگانی دهقانی برای خویش ترتیب داد. پیر مانند پسر خود دارای هوش و استعداد قوی و عواطف رفیق بود و بکار و کوشش علاقه‌ای شدید داشت و مانند آلفونس بسیار بشکار مشغول میشد و در آن مهاوت غریبی داشت. مرگش در ۱۸۴۰ اتفاق افتاد و او را معمولاً برای امتیاز از برادرانش «شوالیه دوپرا» میخواندند.

ابام کودکی آلفونس در دهکده میلی که از قراء ماکن است گذشت. خانواده لامارتین که در این هنگام چندان ثمنی نداشت در این دهکده بسر میبرد و از غرایب برخی مزارع و تاکستان‌ها امر را معاش مینمود. آلفونس ناده سالگی در این دهکده زندگی میکرد. زندگی او در این مزارع اجدادی بشادی و خوشی میگذشت و جز از همراهی چوپانان در چراندن گله‌ها و گذراندن در سلبه جانپوش درختان جنگلی و بازی با کودکان در مزارع کاری نداشت. دهقانان او را دوست میداشتند و «آقای جوان» خود میخواندند زیرا این کودک مهربان که بعد‌ها میبایست در عداد نواح در آیم و صیت شهرت‌ش به آن رانرا گیرد با آنان و کودکان ایشان چنان مهربانی رفتار میکرد که گفتم بهیچ روی بر آنان برتری نداشت.

ترتیب اولیه آلفونس در همین دهکده در زیر دست مادری باهوش و کاردان و پاک‌طینت که بقول لامارتین «از جز اینکه درست و راست باشد چیزی نمیخواست» بود. در سال ۱۸۱۰ او را به «لیون» بردند و در یکی از بانسیونها گذاشتند و دو سال بعد به مدرسه «پلی» که در تحت نظر یکمده از «ژنویت» ها اداره میشد فرستادند ولی تحصیلات او در این مدرسه چندان ادامه نیافت و لامارتین پس از چندی باز به میلی بازگشت. در این زمان زندگی وی در میلی بیکاری میگذشت و او با آنکه برگرد خویش پدر و مادری مهربان و پنج خواهر زیبای محبوب داشت از این بیکاری سخت افسرده و ملول بود و بالاخره کسالت و ملالت خاطر خود را بخیالات شاعرانه و خواندن کتب «راسین» و «روسو» و «برناردن دوسن پیر» و «شاتوبریان» و «اوسیان» و امثال این نویسندگان و کتاب مقدس و تفرج در شکار گاهها و شکار میگذراند. والدین او اگرچه از بیکاری فرزند خستونده نبودند ولی او را سرگرم مطالعات و تفکرات و خیالات شیرین خود گذاشتند و بهیچ روی در فکر بازگرداندن وی از راه دراز و بی‌ایمانی که در پیش گرفته بود نیفتادند.

روح بزرگی لامارتین که جهانی را برای جولان خویش تنگ می دانست بالاخره از اقامت دائم در میلی ملول شد و او را به همراهی یکی از دوستان بجانب ایتالیا کشانید (۱۸۱۱) و او

مدنی در ناپل بماند و در سال ۱۸۱۲ بمیلی بازگشت . مسافرت دو ساله ایتالیا در آلفونس اثر عمیقی کرد و او از این سفر یادگارهای جانبخشی با خود آورد که بعدها موضوع کتاب گرازبلا از شاهکارهای تئری او گردید . پس از بازگشت بمیلی دو سال همچنان بهکار بسر برد ولی چون فعال او باینگونه زندگی خشنود نبود و بالاخره آلفونس را وادار بورود در دستسپاهیان سلطنتی لوئی هزدهم کرد . چون حکومت صد روزه ناپلئون پیش آمد لامارتین باز از کار کناره گرفت ولی چون جنگ و نزارو بقدرت و جنگجویی این فاتح اروپا خاتمه داد آلفونس دوباره بخدمت سابق خود داخل شد . همت لامارتین از آن برتر بود که بدینگونه مشاغل اکتفا کند ، میخواست که نام اجداد را بمقامانی بلندتر زنده سازد و در میان ملت فرانسه مرتبه‌ای شایسته روح بزرگ و جان روشن خویش بدست آورد . پس در فکر ورود در خدمات سیاسی افتاد و مدتی در تکاپوی مقامی لایق خویش بود . در این ضمن لامارتین بشاعری دست بازید و بسرودن قطعاتی چند پرداخت که بعضی از آنها را برای دوستان میخواند و برخی را در «آکادمی ماکن» که از ۱۸۱۱ در جزء اعضاء آن درآمده بود فراتر می کرد .

آلفونس دولامارتین در اواخر سال ۱۸۱۵ بدرد کبک گرفتار شد و ناچار برای علاج و بهبودی خود باستفاده از آبهای معدنی «اکس له بن» رفت .

این سفر در زندگی لامارتین بسیار اهمیت دارد زیرا روح جوان او در همین سفر دچار بزرگترین بحران میگردد و شد بدترین ضربات بردل نازک و زود رنج او وارد میآید . یکی از زنان زیبای پاریس که «مادام شارل» خوانده می شد نیز در این ایام برای مداوای خویش به «اکس له بن» آمده بود . طنزای و زیبایی او دل لامارتین را در جنگ عشق اسیر ساخت و شاعر جوان که تازه لب ازبلی شاعری گشوده بود برای رونق اشعار خویش و شیوایی آن انگیزهای خوب یافت . مادام شارل اندکی بعد بیاریس بازگشت ولی لامارتین را یارای آن نبود که از آن دلدار شهر آشوب دست بدارد و ناچار در زمستان ۱۸۱۶ چند بار بدیدن وی بیاریس رفت . اما این سعادت و کامیابی دیر نیامید و چنانکه گفتیم نومیدی وحسرت بزودی شد بدترین ضربات را بردل حساس لامارتین وارد آورد بدین معنی که آن آرام دل او ناگاه در ۱۸۱۷ دیده از دیدار خرمیها و زیباییهای جهان برست و در دل خاك پنهان شد و عاشق جوان خویش را باسری سودا زده و ایشان در تنگنای عذاب و ماتم بیچاره گذاشت و او بادلای سوخته و ماتم زده بمیلی بازگشت و در آنجا که ایام کودکی را با آنهمه شادی و سرور گذرانیده بود باجانی پر درد و دلی آزرده منزوی شد . اما باید دانست که همین حالت یاس و اندوه است که لامارتین را بشاعری واقعی چندین نزدیک ساخت و خیالات جانسوز و در عین جانبخش و دلنواز را در سر سودا زده وی برانگیخت و او را بدان مقام رسانید که فرانسویان او را «ذات و نفس شعر» بخوانند . لامارتین سه سال متمادی در میلی بانزوا گذراند و در این مدت یاد مادام شارل که لامارتین او را بنام «الویر» یاد میکرد شاعر را بسرودن اشعار سوزناک و جانبخش غنائی و عرفانی برانگیخت و مجموعه این اشعار در مارس سال ۱۸۲۰ بنام « تفکرات شاعرانه » منتشر شد .

انتشار تفکرات شاعرانه تنها در زندگی لامارتین از جهت شهرت و افتخار و اهمیت و مقامی که برای او تهیه کرد مهم نیست بلکه در تاریخ ادبیات فرانسه نیز دارای اهمیت شایانی است و این اولین باری است که فرانسویان ندای عشق جانبخش آسمانی را بگوش دل شنیدند و نخستین مرتبه ایست که شاعر فرانسوی فقط برای تسلیت خاطر و دل سوخته و پریشان خویش بی آنکه گوش بسخنان دیگران بدارد و یا خود را در قیود و قواعد اجباری شعرای دیگر مقید سازد، لب بشاعری گشود. اشعار تفکرات شاعرانه را نباید شعر گفت بلکه باید آن را نغمه هائی جانبخش دانست که فرشتگانش در آسمان ترکیب کرده و برای نواختن و سرودن بجوانی سودا زده و عاشق که در یکی از زوایای «میای» منزوی بود و مضراب خیال را جز بر ساز روح نمی نواخت، داده باشند. لامارتین خود در کیفیت اشعار «تفکرات شاعرانه» می گوید: «من از کسی تقلید نمی کردم و بلکه موافق خود را برای خود تشریح می نمودم. آنچه میسرودم از قبیل صنعت و هنر نبود بلکه وسیله تسلی ذلی بود که با ناله های جانسوز خویش خود را سرگرم میداشت، در سرودن و نگاهتن این اشعار در امکان مختلف جز بیک وجود و ذاتی که خداوندش میگوئیم بهیچکس نظر نداشتم، این ناله ها و زارهای دردناک را در گوشه تنهایی، در جنگل ها ویا بر روی دریا موزون می کردم، اینست آنچه که در باره این اشعار می توان گفت...». تفکرات شاعرانه بزودی در میان مردم انتشار و شهرت یافت و تأثیری عظیم در دها کرد و در روزنامه های پاریس از آن بکرات نام برده شد و شاعر بمحض انتشار اشعار خویش بزبانزد خاص و عام گشت. شهرت «تفکرات شاعرانه» واهمیتی که یکباره نصیب آن گشت لوئی هزدهم پادشاه فرانسه را نیز وادار بمطالعه خود نمود و شاه فرانسه چنان مجذوب این کتاب گردید که چند بار آنرا قرائت کرد و نسبت بلامارتین لطفی و مهوری مخصوص یافت و یکی از مشاغل مهم سیاسی را بدو داد و خود لامارتین در این باب می نویسد: «سه روز پس از انتشار تفکرات شاعرانه برای اشتغال یکی از شغلهای سیاسی پاریس را ترک گفتم. لوئی هزدهم که خود بادبیات شائق بود «دو دو دورا» ۱ را بخواندن کتاب کوچک من که از آن در روز نامه ها و انجمن ها آنچه سخن می رفت برای خود امر کرد... و به «سیمون» وزیر داخله خود گفت که از طرف او کتاب های کلاسیک «دبدو» ۲ (از ناشرین مهم کتب) را برای من بفرستد و این تنها هدیه ایست که من از دیوار پذیرفته ام و دو روز بعد حکمی را که وزیر خارجه او «پاسکیه» ۳ در باب سمت منشی گری من در سفارتخانه باو عرضه کرد امضاء نمود...»

بدین ترتیب دیده می شود که بمحض انتشار «تفکرات شاعرانه» شهرت و افتخار و مقام جملگی بشاعر جوان روی آورد. در همین ایام لامارتین بادختری انگلیسی موسوم به «ماریا آنا الیزا» ۴ در «شامبری» ازدواج کرد (۶ ژوان ۱۸۲۰) و پدر لامارتین نیز در این ازدواج «سن یوان» ۵ از املاک خود را بیسر بخشید و این سن یوان را در زندگی لامارتین اهمیتی است و شاعر را بدان دلبستگی فراوان بود و قبر او و دختر و مادر و زنش نیز در آنجاست. ماریا دختری بود زیبا و

۱- Maria-Anna-Elis. Pasquier. ۲- Duc de Duras. ۳- Didot. ۴- Pasquier. ۵- Maria-Anna-Elis.

۶- Chambéry. Saint-point.

یا کدل و هنرمند و موسیقی و نقاشی و حجاری آشنا بود و لامارتین بوی دل بستگی و مهری تمام داشت. این زن لامارتین را در ایام اهمیت و دولت باری صدیق و در ایام محنت و نقت غمخواری شفیق بود و در پریشانی و افسردگی که لامارتین را در اواخر عمر دست داد ماریا بهترین مایه تسلی وی بشمار می آمد.

پس از ازدواج با ماریا لامارتین بماموریتی که برای وی در سفارتخانه فرانسه در ناپل معین شده بود رفت و پس از چند ماه توقف در ناپل باز به فرانسه برگشت و مدتی در ماکن و سن - یوان بسر برد و سپس در تابستان سال ۱۸۲۲ با همسر و دو فرزند خود به انگلستان سفر کرد ولی چون بسرش مریض شد ناچار به فرانسه بازگشت و این کودک محبوب را در اکتبر سال مزبور در پاریس بخاک تیره سپرد و سپس بسن یوان رفت و مدتی در آن بانندوه و محنت بسر برد. در اواخر سال ۱۸۲۳ لامارتین منظمه «مرک سقراط» ۱ و هشت روز بعد از آن «تفکرات جدید» ۲ و بعد در بهار سال ۱۸۲۵ «آخرین سرود زیارتگاه هارولد» ۳ را منتشر ساخت.

لامارتین در موفقی که ناپل را ترک می گفت ارکار سیاسی خویش کناره نکرده و بلکه بر اثر علت مزاج اجازه تعطیل کارهای خود را گرفته و به فرانسه رفته بود. شارل دهم پادشاه فرانسه که لامارتین را بسیار خرم می نهاد و نشان افتخاری نیز باو عطا کرده بود، ویرا بسمت منشی دوم سفارتخانه فرانسه در «تسکان» ۴ انتخاب کرد و لامارتین در اکتبر سال ۱۸۲۵ با همسر خویش با ایتالیا رفت و سه سال بشادی و خرمی در فلورانس بسر برد ولی بالاخره بر اثر بعضی احتیاجات و نیز ملالت خاطر از تمدنی در یک شغل مرخصی خواست و بسن یوان رفت (۱۸۲۸) ولی باز چون چندی گذشت از بیکاری ملول شد و از نو بشاعری پرداخت و در ژوئن ۱۸۳۰ «آهنگهای شاعرانه و مذهبی» را منتشر ساخت. در همین سال است که آکادمی فرانسه او را به عضویت پذیرفت و با این اقدام عظمت مقام ادبی او را تصدیق کرد.

در همین ایام انقلاب معروف ۱۸۳۰ در فرانسه رخ داد و لامارتین که تا کنون از راه شعر و ادب در دلها راه یافته بود می بایست که از طریق سیاست نیز شهرت و قدرتی حاصل کند بخصوص که از دیرگاهی از هواداران حزب طرفدار شارل دهم بود و از آزادبخوانان و طرفداران حکومت اجتماعی بشمار می آید. در تحت تاثیر این افکار لامارتین در همین ایام بنشر رساله ای در «سیاست عقلی» و شعری بنام «انقلابها» منتشر کرد و بدینوسیله از سال ۱۸۳۱ در صف مهمترین و مشهورترین نویسندگان آزادبخوان در آمد.

در ژوئیه سال ۱۸۳۲ بر اثر میلی که بزبانت بیت المقدس و سیاحت داشت عزیمت دبار مشرق نمود و یونان و سوریه را سیاحت کرد. این سفر از جهت تغییریری که در عقاید مذهبی و فلسفی لامارتین ایجاد کرد اهمیت فراوان دارد. زیرا که دختر محبوب لامارتین «ژولیا» در همین سفر در بیروت مرد و دل پدر را چنان بدره آورده که اثر شوم آن دیرگاهی همچنان در آن برجای ماند.

۱- Les Nouvelles Méditations. ۲- La Mort de Socrate.

۳- Toscane. ۴- Le Dernier chant du pèlerinage d'Harold.

و شاعر را بنامه‌های جانسوز و کریمه‌های تلخ و ادبیت و این معنی از قلمه انصافی که لامارتین بنام «ژسهمانی» یا «مرک زولیا» گفته و در آن با دلی بردرد و روحی که انسر دگنی آن‌ها هر کلام بر می‌آید بتلخی و محنت در یاد جگر گوشه دلند اشک ریخته و سخن زانده است، بخوبی بر می‌آید. و مرک این طفل لامارتین را که سابقا آنهمه بخداوند امیدوار و بیسی معتقد بود یکباره متقلب ساخت و از امید بخداوند بار داشت و حس بد بینی را نسبت بجهان و خلقت که سابقا مرک مادام شارل در او برانگیخته بود شدت قوی ساخت. علاوه برین پس از این سفر لامارتین آخرین رشته بستگی خود را با حزب طرفداران شارل دهم کسید و این جمله در «سفر مشرقی» که در بهار سال ۱۸۳۵ منتشر شد هواداست.

۱ - Gethsémani ou la mort de Julia - ۲ - Voyage en Orient

خوبرویا جهد کن تاسیرت خوبان کنی

هر زمان ما را بهشقی خویش سرگردان کنی
 زانکه نیستی تودل تنها و قصد چان کنی
 روز کاری تو، بهر روزی دگر دستان کنی
 نرخ و علو و بشکنی چون آن دولب خندان کنی
 چرخ فرمان بر بود آنرا که تو فرمان کنی
 تو همی کرد روان و جان و دل جولان کنی
 دیده‌های خلق را یکسر نگارستان کنی
 با همی دانی بمدا خویش را نادان کنی
 گاه چشم بیدلان چون چشمه طوفان کنی
 هر زمان در جادوئی رنگی بدبکرسان کنی
 خط فرود آری بمن از دوری در زمان کنی
 خوبرویا جهد کن تاسیرت خوبان کنی
 هر چه خواهی کن که تو هر چه خواهی آن کنی

ای نگار از بسکه اندر دلبری دستان کنی
 عاشقی بانو خطر کردن بود با جان خویش
 زرق و افسون تو ای جادو نسب یکروز نیست
 بند دلاها بکسلی چون زلف بر بند افکنی
 بخت خدمتکار گشت آنرا که تو خدمت کنی
 زلف شهر آشوب تو بر کل همی جولان کند
 آیت حسنی که هر که روی بنمائی بخلق
 ای صنوبر قد ندانی تو چگونه فتنه‌ای
 که کنار دلبران چون حلقه گوهر کنی
 هر زمان درد دلبری بندی دگر کون فکنی
 خستگی‌های سر زلف تو به ناگشته تو
 خوش بدی خوشتر شدی زین پس بسی خوشتر شوی
 دل فشانم پیش زلفت جان فشانم پیش خط

عمیق بخارالی

عمیق بخارالی... (The text in this section is very faint and partially obscured by a watermark, making it difficult to transcribe accurately. It appears to be a continuation of the poem or a related piece.)